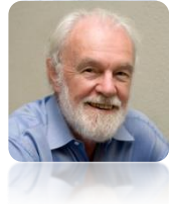


مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی

دیوید هاروی



ترجمه‌ی حسین رحمتی



سرمایه‌ی کارل مارکس بی‌تردید یکی از مهم‌ترین متون نوشته‌شده در عصر مدرن به‌شمار می‌رود. این کتاب از همان سال ۱۸۶۷، که نخستین جلد از سه جلدش منتشر شد، تأثیری عمیق بر اقتصاد و سیاست در نظریه و عمل در سرتاسر جهان گذاشته است. هرچند مارکس در بافتار سرمایه‌داریِ نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم قلم می‌زد، آثار او در دنیای امروز موضوعیت بیش‌تری دارند.

دیوید هاروی در کتاب **مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی** (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۷) نه‌تنها فشرده‌ای از دوره‌ی آموزشی مشهورش درباره‌ی سرمایه ارائه می‌دهد بلکه از سرمایه برای تبیین واقعیت‌های جهان امروز بهره می‌برد. هاروی قدرت تحلیلیِ ادامه‌دار این اثر را نشان می‌دهد، و در این راه، ضمن آن که از ساده‌ترین و روشن‌ترین زبان استفاده می‌کند اما به‌هیچ‌وجه به پیچیدگی و عمق سرمایه لطمه نمی‌زند.

مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی پنجره‌ای دسترس‌پذیر به‌روی رویکرد منحصربه‌فرد هاروی به سرمایه می‌گشاید و خوانندگان را با زیروم اقتصاد سیاسی مارکسی آشنا می‌کند و نشان می‌دهد که چرا و چطور سرمایه یک سند زنده و در حال تنفس است که بر اندیشه‌ی اجتماعی معاصر تأثیری به‌غایت بزرگ دارد. متن زیر ترجمه‌ی پیش‌گفتار کتاب فوق‌است که به قلم همین مترجم به‌زودی توسط نشر افکار منتشر خواهد شد.

پیش درآمد

مارکس در تمام عمر خویش به طرز شگفت‌انگیزی کوشید تا طرز کار سرمایه را فهم کند. او شیفته‌ی تلاش برای سردرآوردن از این بود که چطور آن‌چه «قوانین حرکت سرمایه» می‌نامید، بر زندگی روزمره‌ی مردم عادی اثر می‌گذاشت. او به‌طور خستگی‌ناپذیری پرده از شرایط نابرابر و بهره‌کشانه‌ای برداشت که در مرداب نظریه‌های خودستایانه‌ی طرح‌شده از سوی طبقات حاکم مدفون بود. به‌ویژه به این مساله علاقه‌مند بود که چرا سرمایه‌داری این قدر مستعد بحران به‌نظر می‌رسد. آیا این بحران‌ها، مانند آن‌هایی که او در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ شاهد دست‌اول‌شان بود، به‌دلیل شوک‌های بیرونی چون جنگ‌ها، کمبودهای طبیعی و برداشت‌های بد کشاورزی بودند یا مشکلی در خود طرز کار سرمایه وجود داشت که باعث می‌شد چنین سقوط‌های مخربی گریزناپذیر شوند؟ این پرسش هم‌چنان گریبان‌گیر پژوهش اقتصادی است. با توجه به وضعیت اسفبار و روند گیج‌کننده‌ی سرمایه‌داری جهانی از سقوط ۲۰۰۷-۸ به این سو — و تبعات زیان‌بارش بر زندگی روزمره‌ی میلیون‌ها نفر — به‌نظر می‌رسد اکنون لحظه‌ی خوبی برای بازبینی چیزی است که مارکس در صدده روشن ساختنش بر او بود. شاید بینش‌های مفیدی در آن نهفته باشند که بتوانند به روشن کردن سرشت مشکلاتی که هم‌اکنون با آن‌ها روبه‌رویم کمک کنند.

افسوس که تلخیص یافته‌های مارکس و تعقیب استدلال‌های پیچیده و بازسازی‌های مفصل او کار راحتی نیست. دلیلش تاحدودی این است که بخش عمده‌ی آثار او ناتمام ماند. تنها کسر کوچکی از آثارش در شکلی زاده شد که برای انتشار مناسب می‌دید. مابقی در قالب انبوه سحرانگیز و پرحجمی از یادداشت‌ها و پیش‌نویس‌ها، اظهارنظرهایی به‌منظور روشن کردن موضوع برای خود، آزمون‌های فکری از نوع «چه می‌شد اگر این‌گونه کار می‌کرد» و انبوهی از ردیه‌ها بر مخالفت‌ها و انتقادات خیالی و واقعی وجود دارند. همان‌طور که خود مارکس تا حد زیادی بر وارسی‌های انتقادی

نحوه‌ی پاسخ‌دهی اقتصاد سیاسی کلاسیک به این نوع پرسش‌ها تکیه می‌کرد (جایی که چهره‌های متنقدی چون آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، توماس مالتوس، جیمز استوارت، جان استوارت میل، بنتهام و شمار زیادی از دیگر اندیشمندان و پژوهش‌گران حضور داشتند) خوانش ما از یافته‌های او نیز مستلزم شناخت کافی از آنانی است که او نقدشان می‌کرد. همین حکم در رابطه با تکیه‌ی مارکس بر فلسفه‌ی کلاسیک آلمانی به‌منظور پروراندن روش انتقادی‌اش نیز صادق است، جایی که چهره‌ی پرابهت هگل، با پشتوانه‌ی اسپینوزا، کانت و انبوهی از سایر اندیشمندان که دامنه‌ی‌شان تا یونانیان کشیده می‌شود سایه افکنده است (مارکس رساله‌ی دکترایش را درباره‌ی فلاسفه‌ی یونانی دموکری و اپیکور نوشت). اندیشمندان سوسیالیست فرانسوی مانند سن سیمون، فوریه، پرودون و کابه را نیز به این آمیزه اضافه کنید. به‌این ترتیب، بوم بزرگی که مارکس می‌کوشید شاهکارش را بر روی آن ترسیم کند به‌طور رعب‌انگیزی پدیدار می‌شود.

به‌علاوه، مارکس نه متفکری ایستا بلکه تحلیل‌گری خستگی‌ناپذیر بود. او هرچه از مطالعه‌ی فراوان‌اش (نه تنها مطالعه‌ی آثار اقتصادسیاسی‌دانان، انسان‌شناسان و فلاسفه، بلکه جراید مالی و اقتصادی، مباحثات پارلمانی و گزارش‌های رسمی) بیش‌تر می‌آموخت، دیدگاه‌های‌اش را پخته‌تر می‌کرد (یا شاید برخی بگویند نظرش را تغییر می‌داد). او خواننده‌ی سیری‌ناپذیر ادبیات کلاسیک بود — شکسپیر، سروانتس، گوته، بالزاک، دانته، شلی و دیگران و دیگران. او نه تنها با انبوه ارجاعات‌اش به تفکر آن‌ها نوشته‌هایش را خواندنی‌تر می‌کرد (به‌ویژه در جلد اول سرمایه، که یک شاهکار ادبی است) بلکه برای بینش‌های این متفکران درباره‌ی این که جهان چه‌گونه کار می‌کند حقیقتاً ارزش‌قائل بود و از روش ارائه‌ی آن‌ها بسیار الهام می‌گرفت. و اگر این مقدار کفایت نمی‌کرد، مکاتبات حجیمی با هم‌قطاران‌ش به زبان‌های متعدد داشت و خطابه‌ها و گفتگوها با اتحادیه‌گرایان بریتانیایی یا ارتباطات حول‌وحوش انجمن بین‌المللی

کارگران (انترناسیونال اول) بود که در سال ۱۸۶۴ با آرزوهای طبقه‌ی کارگر اروپای واحد شکل گرفته بود. مارکس یک کنشگر و اهل مجادله و نیز یک نظریه‌پرداز، پژوهشگر و اندیشمند تراز اول بود. تنها جایی که او به یک درآمد ثابت بیش از همیشه نزدیک شده بود زمانی بود که یادداشت‌نویس نیویورک تریبون بود (که یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های آن زمان ایالات متحد به‌شمار می‌رفت). ستون‌نویسی‌های او در عین حال که دیدگاه‌های متمایزش را اظهار می‌داشت، حاوی تحلیل به‌روز رویدادهای جاری نیز بود.

در سال‌های اخیر، توفانی از مطالعات جامع درباره‌ی محیط‌های شخصی، سیاسی، فکری و اقتصادی که مارکس در آن قلم می‌زد به راه افتاده است. آثار مهم جاناتان اشپربر و گرت استدمن جونز، دست‌کم از برخی جهات، ارزنده‌اند.^۱ شوربختانه، به‌نظر می‌رسد هدف آن‌ها نیز این است که آثار عظیم و تفکر مارکس را هم به‌همراه خود مارکس به‌عنوان محصول معیوب و منسوخ تفکر سده‌ی نوزدهمی در گورستان هایگیگت دفن کنند. از نظر آن‌ها، مارکس یک چهره‌ی تاریخی جالب بود اما دستگاه مفهومی‌اش، اگر زمانی هم اهمیت داشت، امروز دیگر چندان موضوعیتی ندارد. هر دو آن‌ها فراموش می‌کنند که موضوع مطالعه‌ی مارکس در سرمایه سرمایه بود و نه زندگی سده‌ی نوزدهم (که قطعاً درباره‌اش نظرات زیادی داشت).

سرمایه هم‌چنان با ماست، و از برخی جهات سرزنده و چالاک، درحالی‌که از برخی جهات دیگر، در عین سرمستی از موفقیت‌ها و زیاده‌خواهی‌هایش، اگر نگوئیم به شکل روزافزونی از کنترل خارج می‌شود روشن است که بیمار است. مارکس مفهوم سرمایه را برای علم اقتصاد مدرن و نیز درک انتقادی از جامعه‌ی بورژوایی

^۱ Sperber, J., *Karl Marx: A Nineteenth Century Life*, New York: Liveright Publishing, ۲۰۱۳; Stedman Jones, G., *Karl Marx: Greatness and Illusion*. Cambridge, MA: Belknap Press, ۲۰۱۶.

اساسی می‌دانست. با این حال، می‌توان بدون داشتن حتی درکی مبهم از این که مفهوم سرمایه‌ی مارکس اصلاً چیست (این که امروزه چه‌طور می‌توان به‌خوبی از آن استفاده کرد به‌کنار) از اول تا آخر کتاب‌های استدمن جونز و اشپربر را خواند. به‌نظر تحلیل‌های مارکس، اگرچه از برخی جهات منسوخ به نظر می‌رسند، امروز بیش از زمانی که نوشته شد، موضوعیت دارند. آن‌چه در روزگار مارکس فقط در گوشه‌ی کوچکی از جهان، نظام اقتصادی مسلط بود امروزه کل کره‌ی زمین را با نتایج و پیامدهای حیرت‌انگیزش فرا گرفته است. اقتصاد سیاسی در روزگار مارکس نسبت به امروز حوزه‌ی بسیار گشوده‌تری برای بحث و جدل بود. از آن‌پس، حوزه‌ی مطالعاتی به‌شدت ریاضیاتی‌شده و داده‌محور و به‌ظاهر علمی که علم اقتصاد نامیده می‌شود جایگاه نوعی راست‌آیینی، یعنی مجموعه‌ی بسته‌ای از دانش به‌ظاهر عقلانی — یا علم راستین — را به‌دست آورده است که در آن، برای هیچ‌کسی جز بنگاه‌های دولتی و شرکتی جایی نیست. علم اقتصاد فوق را اینک باور در حال رشد به قدرت رایانه (که هر دو سال دوبرابر می‌شود) در ساخت، تشریح و تحلیل مجموعه داده‌های غول‌آسا درباره‌ی تقریباً همه‌چیز تکمیل می‌کند. از دید برخی از تحلیل‌گران متنفذ، که از حمایت شرکت‌های بزرگ برخوردارند، این امر ظاهراً راه را برای یک تکنوپیا^۱ با مدیریت عقلانی (برای مثال شهرهای هوشمند) می‌گشاید، آرمان‌شهری که در آن، هوش مصنوعی حکومت می‌کند. فانتزی فوق بر این فرض مبتنی است که اگر چیزی را نتوان اندازه گرفت یا آن را فشرد و به نقاط داده‌ای^۲ تبدیل کرد، در آن‌صورت آن چیز یا نامرتب است یا وجود ندارد. اشتباه نکنید، مجموعه داده‌های عظیم می‌توانند بی‌نهایت کمک‌کننده باشند اما چنان‌که باید، به گستره‌ی آن‌چه باید شناخته شود

techno-utopia^۱

^۲ یک مقدار عددی برای اهداف نموداری. م

نمی‌پردازند. و به حل مسأله‌ی از خود بیگانگی یا روابط اجتماعی روبه‌وخامت کمکی نمی‌کنند.

روشن شد که تفسیرهای پیشگویانه‌ی مارکس درباره‌ی قوانین حرکت سرمایه و تضادهای درونی‌شان و نابخردی‌های بنیادی و پایه‌ای سرمایه بسیار تیزبینانه‌تر و نافذتر از نظریه‌های کلان‌اقتصادی تک‌بعدی علم اقتصاد معاصر هستند که وقتی با سقوط ۸-۲۰۰۷ و عواقب دور و درازش مواجه شدند چنین عاجز ماندند. تحلیل‌های مارکس به‌همراه روش تحقیق متمایز و شیوه‌ی نظریه‌پردازی‌اش برای درگیری‌های فکری ما به‌منظور درک سرمایه‌داریِ زمانه‌ی مان به‌غایت ارزشمندند. بصیرت‌های او شایسته‌ی آنند که با جدیت تمام و به‌طرز انتقادی دنبال و مطالعه شوند.

پس چه‌گونه باید از مفهوم سرمایه‌ی مارکس و قوانین ادعایی حرکت‌اش استفاده کنیم؟ این امر چطور می‌تواند در فهم مخمصه‌های کنونی به ما کمک کند؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که در این کتاب بدان‌ها می‌پردازم.